



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۵۴	تاریخ	۱۴۰۳/۱۰/۰۴
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد				
عنوان ۴	نوع اول: استدلال به روایات				
عنوان ۵	روایت اول: روایت عبدالله بن جعفر حمیری				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور درس گذشته

بحث درباره روایت عبدالله بن جعفر حمیری بود که درخصوص شیخین وکیلین خاص حضرت ولی عصر علیه السلام وارد شده و دارای دو مقطع بود. بحث درباره مقطع اول، به پایان رسید؛ که فرمود: «الْعَمْرِيُّ ثَقِّي فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ اطَّعْ فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ». این مقطع اولی بود که بررسی شد و گفته شد از نظر سند، تقریباً کالقطعی السند است یا بلکه قطعی السند است و از لحاظ صحت، دلالت آن نیز تام است. «فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ» تعلیل است و بیان می کند که به علت اینکه ثقة مأمون است، پس «فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ».

بررسی مقطع دوم روایت

بحث ما در مقطع دوم روایت است، که حضرت می فرماید: «الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّبَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ عَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ اطَّعُهُمَا فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ».

امتیازی که این مقطع بر مقطع قبلی دارد، این است که در این مقطع نمی فرماید «الْعَمْرِيُّ ثَقِّي» که در مقطع اول بیان شده است. در آن مقطع، این شبهه ممکن بود مطرح شود که چون ثقة شخص امام است، روایات او پذیرفته می شود؛ نه به لحاظ اینکه ثقة به طور مطلق است؛ درحالی که بحث ما در حجیت خبر به طور مطلق است و شاید اینکه او ثقة امام است، سخنش علم آور باشد و این، مبنای پذیرش قول اوست. بنابراین در مقطع اول، ممکن بود این شبهه پیش آید؛ اما در این مقطع، این تعبیر وجود ندارد؛ بلکه می فرماید: «الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ» که ظهور لفظ در اطلاق «ثِقَتَانِ» است؛ چون ثقة - به طور مطلق - هستند، قول آنها پذیرفته می شود. البته در مقطع اول هم گفته شد که این شبهه در آنجا هم وارد نیست؛ ولی مقطع دوم روایت، اقواست در ازاله این شبهه.

استدلال به این مقطع از روایت، با چند بند قابل تبیین است:

بند اول: حضرت در این عبارت می‌فرماید: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» تفریع، «فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» بر ثقتان بودن و همچنین تفریع «وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ» بر ثقه بودن این دو بزرگوار، ظهور در علیت و ثاقت برای «فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ» دارد. «فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» در حقیقت، هم الغای احتمال خطاست؛ هم الغای احتمال کذب است.

این عبارت، هم الغای احتمال کذب می‌کند - وقتی می‌فرماید «ثِقَتَانِ»؛ یعنی دیگر احتمال کذبشان مطرح نیست - و هم احتمال خطای آنها را ملغی می‌کند؛ درحالی‌که این دو بزرگوار معصوم نیستند؛ به هر حال، احتمال خطا در آنها می‌رود؛ گرچه احتمال کذب در آنها نمی‌رود؛ اما احتمال خطا می‌رود. با گفتن «ثِقَتَانِ» و شهادت بر ثقتشان، هم نفی احتمال کذب دارد، هم نفی احتمال خطا و این به معنای حجیت است. اینکه حجت است، نه به خاطر اینکه این شخص عثمان بن سعید است و یا سعید بن عثمان است؛ بلکه چون ثقه هستند، اگر چیزی نقل کردند، این نقلشان، نقل از امام است.

در بحث قبل گفته شد که ما از این عبارت، یک کبری به دست می‌آوریم و در حقیقت یک شکل اولی شکل می‌گیرد که از یک کبری و صغری تشکیل می‌شود. صغرایش این است که «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ» و کبری، «كُلُّ مَنْ كَانَ ثِقَةً، فَقَوْلُهُ قَوْلِي» است. تفریعی که در روایت وجود دارد، مستبطن کبری است و دلالت بر این کبری می‌کند. اگر این تفریع در روایت وجود نداشت، این کبری استفاده نمی‌شد؛ اما چون تعلیل به ثقه بودن در آن آمده و با فاء تفریع بیان شده که دلالت بر علیت ما قبل الفاء، برای بعد الفاء یا دلالت بر نتیجه بودن ما بعد الفاء برای قبل الفاء دارد، این کبری استخراج می‌شود.

بنابراین از این مقطع روایت، همان‌طوری که از مقطع اول استفاده می‌شد، یک کبری و صغری استفاده می‌شود که صغرایش «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ» است و کبرایش «مَنْ كَانَ ثِقَةً فَقَوْلُهُ قَوْلِي» است و این به معنای حجیت است؛ زیرا ثقه بودن، علم آور نیست؛ چرا که با اینکه ممکن ثقه‌ای باشد که احتمال کذب درباره‌اش نرود؛ اما احتمال خطا درباره‌ او منتفی نمی‌شود. وقتی که می‌فرماید «قَوْلُهُ قَوْلِي»؛ یعنی احتمال خطا و کذب او، نزد ما ملغی است و این، به معنای حجیت است.

بند دوم: تعلیل، در مقطع دوم، تکرار شده است. یک بار در «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» این تعلیل آمده و بار دیگر در ذیل که می‌فرماید: «فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ» آمده است و این «فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ»، به همه ما قبلش برمی‌گردد.

خلاصه استدلال به این روایت، این است که اولاً روایت دلالت بر تعلیل دارد و ثانیاً کلمه «الثَّقَتَانِ»، دلالت بر مطلق الوثاقه دارد، نه خصوص وثاقت نزد امام. ثالثاً این تعلیل در ذیل روایت، تکرار شده است که تأکید بر این تعلیل است، بر مبنای این سه مطلب، در بخش دوم روایت نیز یک کبری و صغری وجود دارد. کبری، از تعلیل استفاده می‌شود و عبارت است از اینکه: «مَنْ كَانَ ثِقَةً فَإِذَا أَدَّى عَنِّي، فَعَنِّي يُؤَدِّي وَإِذَا قَالَ عَنِّي فَقَوْلِي يَقُولُ». بنابراین با تقریبی که بیان شد، به وسیله این روایت حجیت خبر اثبات می‌شود.

روایت دوم: صحیحہ عبدالله بن ابی یعفور

روایت دومی که می‌توان به آن برای اثبات حجیت خبر استدلال کرد، صحیحہ عبدالله بن ابی یعفور است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّهُ لَيْسَ كُلُّ سَاعَةِ الْفَاكِ وَلَا يُمَكِّنُ الْقُدُومُ وَيَجِيءُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا فَيَسْأَلُنِي وَلَيْسَ عِنْدِي كُلُّ مَا يَسْأَلُنِي عَنْهُ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ فَإِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَبِي وَكَانَ عِنْدَهُ وَجِيهًا».

از متن روایت معلوم است که عبد الله بن ابی یعفور، از علمای اصحاب امام صادق عليه السلام به حساب می آمده است و لذا مردمی که به این درجه از علم نبودند، به ایشان رجوع می کردند؛ به عنوان اینکه از علمای اصحاب اند. ابن ابی یعفور در کوفه بوده است و امام صادق عليه السلام در مدینه تشریف داشتند؛ از این رو می گوید دسترسی به شما ندارم و گاهی کسی به من مراجعه می کند، حکم شما را می خواهد و من علم ندارم به آنچه شما فرمودید، چه کار کنم؟ حضرت می فرماید که در کوفه، محمد بن مسلم هست؛ یعنی برو از محمد بن مسلم روایات ما را بپرس و اگر محمد بن مسلم چیزی برای تو نقل کرد، می توانی به آن عمل کنی و برای دیگران هم نقل کنی.

معنای این عبارت این است که حضرت، کلام محمد بن مسلم را برای او حجت می داند؛ با اینکه خبر محمد بن مسلم، خبر واحد است؛ اگرچه محمد بن مسلم عادل باشد؛ اما هرچه باشد خبرش خبر واحد است. حضرت می گوید «مَا يَمْنَعُكَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ». حضرت نفرمود اگر محمد بن مسلم به اضافه دیگران، روایتی را نقل کردند به آن عمل کن؛ بلکه حضرت به خود محمد بن مسلم ارجاع می دهد. محمد بن مسلم، یک عادل واحد است و ارجاع به او، به معنای حجیت کلام اوست. سائل این پرسش را مطرح می نماید که با توجه به عدم امکان حضور نزد امام و عدم دسترسی مستقیم به ایشان، چگونه می توان از احکام و معارف دینی بهره مند شد. در پاسخ به این سوال، امام به او می فرماید که در هنگام عدم دسترسی، به محمد بن مسلم مراجعه کن. این ارجاع بدین معنایت که اگر محمد بن مسلم روایتی را نقل کند، به منزله نقل مستقیم از جانب امام تلقی می گردد. این امر، حاکی از حجیت و اعتبار روایات منقول از ایشان است و احتمال خطا در نقل را منتفی می سازد.

بررسی سندی

این روایت در دو منبع ذکر شده است: یکی کتاب رجال کشی و دیگری کتاب الاختصاص مرحوم مفید رحمته الله علیه. سند روایت در کتاب کشی به این صورت است:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُلُوبِيهِ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ الْقَيْي، قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ؛

سلسله روایت، همگی ثقه و مورد اعتماد بوده و به حدی از وثاقت و اتقان رسیده اند که می توان گفت سند، قطعی یا در حکم قطعی است. تمامی روایت، از جمله کبار ثقات اصحاب بوده و احتمال کذب یا خطا در نقل ایشان منتفی است؛ هم به لحاظ ضبط دقیق و هم به جهت وثاقت، اطمینان کامل به صدور روایت از ایشان حاصل است. سند روایت در کتاب الاختصاص مرحوم مفید رحمته الله علیه به این شکل است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ؛ ۲»

۱. اختیار معرفة الرجال؛ ص ۱۶۱.

۲. الاختصاص؛ ج ۱، ص ۲۰۱.

در این سند، اشکالی وجود دارد. شیخ مفید رحمته الله علیه از محمد بن حسن صفار نقل می‌کند و ظاهر این است که این محمد بن حسن، محمد بن حسن بن ولید است؛ با این حال، به دلیل فاصله اندک زمانی میان وفات محمد بن حسن بن ولید و ولادت شیخ مفید رحمته الله علیه، بعید است که شیخ مفید روایت را مستقیماً از وی نقل کرده باشد؛ زیرا در هنگام وفات محمد بن حسن بن ولید، شیخ مفید حدود هفت سال داشته است. اینکه محمد بن حسن دیگری در این طبقه وجود داشته باشد، برای ما معلوم نیست. بنابراین یا یک راوی قبل از محمد بن حسن بن ولید وجود داشته که شیخ مفید از او نقل می‌کند یا اینکه این محمد بن حسن، یک محمد بن حسن مجهول است.

با وجود این اشکال در سند شیخ مفید رحمته الله علیه، سند اول (سند مرحوم کشی رحمته الله علیه) فاقد این اشکال بوده و از اعتبار بالایی برخوردار است. این روایت از منظر سند، بسیار قوی بوده و تمامی روات آن از ثقات درجه‌عالی به شمار می‌روند؛ لذا، سند روایت، در حکم قطعی محسوب شده و به نظر ما می‌توان مستقیماً به آن تمسک نمود و نیازی به اثبات تواتر نیست؛ زیرا این روایت، به دلیل وثاقت و ضبط دقیق روات، قطعی الصدور است.

استدلال به این روایت نیز روشن است. در این روایت آمده است که محمد بن مسلم، به دلیل منزلت و جاهت‌ی که نزد امام داشته است، به او رجوع شود. لفظ «وجیه» در این جا فراتر از وثاقت را می‌فهماند و بیانگر اعتبار و منزلت بسیار بالای ایشان نزد امام است. بنابراین، بر اساس این روایت نیز که در آن تعلیل آمده (فَإِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَبِي وَكَانَ عِنْدَهُ وَجِيهاً)، می‌توان نتیجه گرفت که چون محمد بن مسلم وجیه نزد امام بوده و علم امام نزد او بوده است، می‌توان به او رجوع کرد و از او روایت نقل نمود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ